



نسیم خلیلی

پژوهشگر و نویسنده

«آب‌ناز»، ۵۰ داستان و دو نمایشنامه است که امین فقیری، نویسنده شریف و مهربانش آنها را توی کاسه گل سرخی قشنگی ریخته و مثل آش شیرازی عطر آگینی که حاج حبیب، یک موقی توی زلزله لار دست مردم می داد، در عصر یک روز بهاری، دور و بر سعدیه و شاهچراغ و سردرک، به دست مخاطبش می دهد؛ داستان‌ها برای آنها که با قلم فقیری زندگی کرده‌اند، بو و بلنگ آن روایت‌های خوب قدیمی را دارند، از دهکده برمرال بگیر تا محمدفرو و برای کسی که از او چیزی نخوانده است، یک موانست شیرین و عمیقی می‌آفرینند از این رو که داستان‌ها روایت‌هایی از شوق و ذوق زندگی‌اند، گاهی مثل درد دل‌اند، گاهی هم چنان خودمانی که یاد می‌دهند چطور کوفته هلو بیزی. داستان‌هایی ساده و خوشخوان و به حزن آکنده مملو از رنج‌ها، شادی‌ها، عاشقانه‌ها، روایت‌هایی از مصاف انسان مستاصل با اندوه زندگی، از دوست داشتن زندگی حتی اگر رنجور باشی، بابت بلنگد، شکست خورده باشی، کافی است کیبوتری را با طوقی برگردن دوست بداری، کافی ست به کوه دراک بروی و از توی چاه‌هایی که با برف زمستانی آندود شده‌اند، یخ و برف اهر کنی بیابوری بدهی دست مردم گرم‌زده شیراز و پشنگه‌های ریز و بلوری برف به صورت بخورد حین اهر کردن و وسط رنج‌های ریزستن در تاریخ این سرزمین، خنکای خوبی کیفورت کند.

فقیری به زیبایی و سادگی از شادی‌های کوچک می‌نویسد در دل روایت‌هایی از عشق‌های نافرجام، ناگامی‌ها، به‌آسایشگاه خزین‌ها، روایت‌هایی از ستم انسان به انسان دیگر، خودآگاه و ناخودآگاه. اگر در دهکده برمرال، راوی قصه‌ها اغلب معلم سپاهی دانش بود در قلب حیات روستایی مردم میرام محروم، اینجا و پاریزدهاست. انگار فقیری این داستان‌ها را قلمی کرده تا یادمان بیابورد که او همان راوی سال‌های گذشته است، با همان خصل شریف‌انسانی، راوی انسان‌ها، اسب‌ها، لک‌لک‌ها و آب‌کبک‌ها، همو که سال‌ها پیش در قصه‌هایش به سنت کبک‌زنی در میان مردان روستا اشاره کرد، سنتی که نتیجه فقر ناشی از افتادگی ارضی و بعد هم مرضی بود که به جان مرغ‌های ولایت می‌افتاده و مردم را مجبور به شکار کبک می‌کرد، سنتی که معلم قصه، هرچند که به اجبار در مناسکش شریک می‌شد، اما شاید هدفش بیش از آنکه کبکی برای خوردن نصیبش شود، تجات چند کبک از مردن بوده است؛ در چشمه خوشبخت، نسیم خلیلی، ۱۴۰۱.

ص ۹۰ و اینجا در «آب‌ناز» همو را می‌بینیم که می‌گوید کبکی نمی‌خواهد، کبکی نمی‌کند که او به دنبال زندگی ست: «آمدام که سه حلوی مرگ و میر بیشتر را بگیرم. آمدام درد مردم را ببرم پشت کوه کوه سیاه چال کنم.» و اینکه «آمدام درد مردم را ببرم پشت کوه سیاه چال کنم.» می‌تواند مانیفستی باشد برای قلب‌های غریب و عزیز که در قصه‌هایش شرافت و امید بیش از هر چیز دیگری، مثل والوری که در سرما زمستانی دستت را در پناش گرم می‌کنی، جان یخ‌آندود انسان سرگشته در روزگار افلر انسانیت را گرم می‌کند، اینکه راوی قصه‌ها، با طبیعتی باشد دل‌داده دختر معصوم بدنامی در روستایی دورافتاده، یعنی همین. اینکه بعد از سال‌ها هنوز یادش باشد در روستاهای گرم‌کنه درس می‌دادی، زنان قالیباز از کمردرد فریادشان به آسمان بود چون آوار قالی طبق عادت مرسوم آن منطقه افقی روی زمین پهن می‌شد و این فشار مضاعفی بر کمر وارد می‌کرد، یعنی همین. یعنی اگر امروز سپاهی دانش نیستی، طبیب درمانگر قصه‌هایی باشی که قهرمانانش مردمان ساده همان سال‌های دورند، زنی قالیباز، معلمی تنها و غریب یا مرادی در عشق شکست خورده که نام معشوق را بر تارکتورش گذاشته، با تارکتورش جای می‌خورد، کبک می‌زند. اینها همه از این کتاب همچون بقیه کتاب‌های فقیری، کتابی بالینی و تسلیبخش ساخته‌است که مخاطب را با خودش تا خارطه‌ها، تا نوستالژی، تا امید به انسان، تا اندوه و عشق و شادی می‌برد. با چوب ارژنی خوشبختی بر دستان که راه بندماید بر

که بومی داستان‌ها مستحون از نمادهای بومی‌اند، که بومی‌نویسی امین فقیری مهری ست بر تارک قصه‌هایش که تو با این قصه‌ها تا شیراز می‌روی تا خارطه بازار حاجی از در شرقی شاهچراغ تا خیابان لطفعلی‌خان و چه خوب که نویسنده خودش را هم‌گانه و بیگانه در قصه‌ها نشانده است و تو را با خودش می‌برد دکتر برای آنالیز باتری بالای قلبش، می‌برد بالای پشت بام خانه‌اش که اول باغ‌ها و آبارتمان‌های سه طبقه را ببینی و بعد کاکل کوه دراک را در موجی از هوای تازه و خنک در دل قصه مرد لنگی که در بی‌رحمی روزگار، روی سربامک دنبال ارتوپد و خاطرات مادر، و بغ‌بغوی کفتره‌است که آدم‌ها در قصه‌های فقیری هریک با همین ریسماهای شریف است که

به زندگی وصل‌اند، با خارطه و امید و مهربانی و کوفته هلو. و در این میان خواندن قصه «گل‌گازبان به علاوه نیات»، یک حالات دیگری دارد برای آن‌ها که خاطرات امین فقیری را هم خوانده‌اند چه در آن گفت‌وگویش با عبدالرحمان مجاهدتی و چه پشنگه‌هایش را در شناختنامه‌اش، «در چشمه خوشبخت»؛ در این روایت او همین امین است، امین فقیری، و می‌رود مدرسه پهلوی، نزدیک بین‌الحریمین که با زاری بود بین شاهچراغ و سید میرمحمد، و شما با او هم‌میدر تماشای زن‌هایی که با اتوبوس مخصوص آرامگاه سعدی می‌آیند توی آن فئات سعدیه رخت می‌شستند، اتوبوس‌هایی که آنقدر کم بودند که می‌شد به اسم شناختشان: قوطی‌رنگی، بی‌دماغ، قنبرقوزی، حنایی و فرجام که یک راننده خوش‌تیپی به همین نام داشت با موهای شلال پراپتین زده و مژه‌های برگشته مثل سوپر استارهای توی سینماهای شیراز، سینما مایک، یک کسی شبیه تونی کورتیس که عید‌ها امین با بقیه بچه‌ها می‌رفت فلیم هایش را می‌دید، و اینکینگ‌ها را، دو نمایشنامه، یکی «سزگی»، در گفتمان لوطیان دهه چهل روایت می‌شود و آن یکی، «گرم» با رهیافتی نمادین در اشاره به رنج انسان در سیطره آنچه که نمی‌خواهد و به‌اوتحمیل می‌شود.

* از بیت آمده در کتاب: «هر باغبان که گل به سوی بزن آورد / شیراز را دوباره به یاد من آورد.»

«آرمان ملی» در گفت‌وگو با آیه اسماعیلی؛

متفاوت‌ترین نسخه زنانه در «آش ترخینه بایک و جب روغن» و «راوی نامرئی»

شده‌اش قرار دارد. در «اره دندان‌ه درشت» با زنی روبه‌رو می‌شویم که بین عواطف مادرانه و مسئولیت‌پذیری در قبال فرزند از یک سو، و وفاداری زناشویی از سوی دیگر، اولی را برمی‌گزیند و پای عواقب تصمیمش نیز می‌ایستد. در «جنس فروخته شده به هیچ عنوان پس گرفته نمی‌شود»، با حسرت‌های زنی که آخرین شانسش برای مادرشدن را از دست داده و سوگوار مرگ فرزند دنیا نیامده‌اش است، در عین حال غریزه بقا و امرار معاش به او مخاطبان داستان نشان می‌دهد که از هر پدیده‌ای قدرتمندتر است، آشنا می‌شویم. در «یک ویلچر به من یوزخند می‌زند»، زنی را می‌شناسیم که شوریدن علیه زور و عصیان برای تحت کنترل دیگری نبودن را از جای نامناسبی آغاز می‌کند و در تعارض میان احساسات تلخ ناشی از این موقعیت شناسی و لزوم بیرون آمدن از پیله خیانت همسرش، به روشی غیرقابل انتظار و مخصص به خودش برخورد کرده است. این برخورد متفاوت نیز ناشی از آسیب‌های روانی است که شوهر، با بی‌وفایی‌های مکرر خود، به زن تحمیل کرده است.

«آیا تمرکز بر شخصیت‌های زن: آن‌هم «زنانی که خلاف جهت آب شنا کرده‌اند» به کلیت آثار، رنگ و بوی تقابل با جهان مردان را نمی‌دهد؟

خیر؛ کم لطفی است اگر داستان‌های این مجموعه، مردستیزانه تلقی شوند. هر چند قهرمان داستان‌های مجموعه آش ترخینه، زنان هستند، اما از مردستیزی، مردهراسی، زن‌هراسی مردان نسبت به زنان و هجمه‌های جنسیتی در این داستان‌ها خبری نیست. در واقع تلاش در نگارش آش ترخینه بر این بوده که نه اسیر امواج زن سالاری مد روز شوم و نه از تفاوت‌های روانی زن و مرد غافل باشم. سعی کردم واقعی‌ترین نگاه را به زن، مرد، مناسبات میان آنها و چالش‌های روابط داشته باشم.

«با توجه به اینکه در این مجموعه سعی شده تا مسائل و مشکلات زنان از جنبه‌های روحی و روانی نیز مورد توجه قرار گیرد، درباره ابعاد روانشناختی داستان‌های این کتاب و تاثیر آن بر شخصیت‌ها و روایت‌ها توضیح دهید.

یونگ با نظریه ناخودآگاه جمعی، تاثیر زیادی بر من و داستان‌هایم گذاشته است. یونگ معتقد بود که مجموعه‌ای از اطلاعات، تصورات و احساسات مشابه در ناخودآگاه همه افراد وجود دارد که فرد با آنها به دنیا آمده و در واقع تجربیات اجداد باستانی انسان‌ها به شمار می‌رود. یونگ بر آن بود که ناخودآگاه انسان، مخزن رفتارهای ناآگاهانه و غریزی اوست. در بخشی از تئوری ناخودآگاه جمعی، یونگ ۱۵ کهن‌الگو معرفی کرده است. از این تعداد، ۷ کهن‌الگو زنانه هستند و نام‌شان برگرفته از اساطیر یونانی است. (هرچند از دیدگاه یونگ، روان انسان جنسیت ندارد و ترکیبی از انرژی زنانه و مردانه است). در شخصیت‌های زنان مجموعه آش ترخینه، سعی کردم که آنها را همسو با هر کدام از ۷ کهن‌الگوی زنانه خلق کنم.

در یک روان‌سالم، معمولاً یک یا دو کهن‌الگو غالب هستند و شخصیت فرد، بیش از همه تحت تاثیر کهن‌الگوی غالبش قرار دارد. هر الهه و وفاداری به همسر عشق زیاد، او را محسود نیز می‌کند. عیار، شوهرش را به حدی دوست دارد که او را می‌پرستد و همین عشق زیاد، او را محسود نیز می‌کند. زن داستان‌های سه‌گانه «عاشقی زیر درخت بید مجنون»، «هرا تاپ است. هر چند در لایه‌های نااسالم شخصیتش فرو رفته و آکنش‌های سمی نیز از او مشاهده می‌کنیم. هستیا کهن‌الگوی حکمت‌زنان و صبورست. آرام و بی‌حاشیه است و به معنویات اهمیت می‌دهد. اعتقادات عمیق معنوی دارد و با خانه‌داری و انجام امور منزل و فرزندان، احساس آرامش و لذت می‌کند. زبیده در داستان «آش ترخینه» بیش از آنکه مانند آرتیمیس جنگجو شود و پته شوهرش کلبعلی را روی آب بریزد، حسنیا تاپ است. دیمیتیر کهن‌الگوی مادرانگی است. حمایتگری، مهربانی، صمیمیت و فداکاری از بارزترین ابعاد دیمیتیر هستند. کاتابون در «اره دندان‌ه درشت»، زنی پیچیده و چال‌باز است که دیمیتیر فعال و توسعه‌یافته‌ای دارد، هر چند

آنا بلندبانا که آثارش منعکس‌کننده روح رومانیایی در طول دوره تاریخی است، به عنوان برنده جایزه ادبیات پرنس استوریاس ۲۰۲۴ انتخاب شد. به گزارش مهر به نقل از افه، آنا بلندبانا شاعری رومانیایی که امید و شکست دستورالعمل‌های فعالیت ادبی او هستند و برای اشعار ضد کمونیستی‌اش شناخته می‌شود و سال‌ها به عنوان تبعیدی در کشورش زندگی کرد، جایزه پرنس استوریاس ۲۰۲۴ را از آن خود کرد. اوتیلیا والریا کومان، بانام مستعار آنا بلندبانا ۸۲ ساله، شاعر، مقاله‌نویس و چهره سیاسی است که اشعارش را در مجله‌های ادبی منتشر می‌کرد و به تدریج



اجتماعی از مشکلاتشان می‌گویند و زنان دیگر، هر کدام به سبک خود با آنها همدلی می‌کنند. زنانی که گاه حتی به شوخی و طنازی، از راه حل‌هایشان در بزنگاه‌های زندگی حرف می‌زنند و سایر زن‌ها از تجربه زیسته و حکمت زنانه آنها می‌آموزند و... همه اینها جرقه‌های کوچکی برای خلق داستان‌های مجموعه آش ترخینه به شمار می‌روند. در واقع من به عنوان نویسنده این مجموعه، فقط سعی کردم زنانی که به صورت اتفاقی با آنها روبه‌رو می‌شوم را به خوبی ببینم، بشنوم و درک کنم. این خود زنان بودند که با روح زنانگی‌شان و شیوه منحصر به فردشان در زندگی، هسته اولیه داستان‌های این مجموعه را خلق کرده‌اند.

«علاوه بر «آش ترخینه» سومین کتابتانتان در روزهای برگزاری سی و پنجمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران به چاپ رسید. این کتاب در چه حوزه‌ای است؟

سومین کتابم که یک داستان بلند دنباله‌دار است و «راوی نامرئی» نام دارد، در واقع اولین اثری است که با پیگیری‌های مداوم ناشر محترم انتشارات نامه مهر، سه روز قبل از شروع نمایشگاه کتاب مجوز گرفت، در آخرین دقیق‌ای از چاپخانه بیرون آمد و توانست در نمایشگاه امسال حاضر شود. «راوی نامرئی» یک

کتاب کامل‌زنانه و حتی بیشتر از مجموعه آش ترخینه زن‌محور است. راوی قهرمان این اثر، زنی است از میان هزاران زن جوان ایرانی، که یک روز تصمیم می‌گیرد «خودش» باشد. داستان‌ها از جایی شروع می‌شوند که راوی هنوز در بند زندگی زناشویی ناموفق و چسبنده‌اش است. او می‌خواهد و می‌تواند موثر و مفید باشد اما نمی‌داند چگونه؟ هر داستانی، چنان قطعات یک پازل هزار تکه، ما را با این چگونه و چرایی‌ها آشنا می‌سازد. راوی داستان‌ها، به شکلی کاملاً صمیمی و بی‌تکلف، روایتش را جلوی می‌برد و خواننده، بی‌آنکه حسن کند تمهید یا تکنیک روایی خاصی در کار است، با روایت زیر و بم‌ها، کشفیات، و در یک کلام، خودشناسی‌های راوی. قهرمان همراه می‌شود. داستان‌های این مجموعه هر یک به شکل جداگانه می‌توانند خواننده را در لذت داستانی خویش شریک کنند، اما هنگامی که کل داستان‌ها خوانده شوند، معماری کلی و پنهان آن نیز کشف خواهد شد. راوی نامرئی را می‌توان به هم مازلو تشبیه کرد. مخاطب، بله پله از کف هرم، با راوی/قهرمان داستان همراه می‌شود و بالا می‌رود تا همراه با راوی، به مرحله خودشکوفایی و نوک هرم صعود می‌کند. راوی نامرئی می‌تواند قصه‌هرزنی باشد که مسیر پریپچ و خم استقلال فردی، عاطفی، روانی و شخصیتی را طی کرده است، در یک جایی از این مسیر قرار دارد.

«در حال حاضر کتابی در دست نگارش و یا آماده انتشار دارید؟

بله، در حال حاضر در حال نگارش یک رمان تاریخی و یک داستان بلند هستم که نام هیچ کدام شان هنوز قطعی نشده. داستان بلند در حال ویراستاری و تقریباً آماده انتشار است و امیدوارم تا پایان خرداد ماه به این مرحله برسد. اما رمان تاریخی که شخصاً ارادات ویژه‌ای نسبت به موضوعش دارم، هنوز تمام نشده و عجله‌ای هم برای تمام کردنش ندارم. یکی از دلایل این عدم عجله، لذتی است که از مرور حوادث تاریخی بطن داستان نصیب می‌شود. حتی اگر این اثر هم اکنون تمام شده بود، در حال حاضر و این مقطع که کتاب، نویسنده‌ای به صورت کلی‌تر، کار فرهنگی موردی مهری‌ها قرار گرفته است. قصدی برای انتشار این رمان تاریخی ندارم. همه چیز به آینده بستگی دارد. زمان، خودش مشخص می‌کند که کی نوبت به انتشار آن می‌رسد.

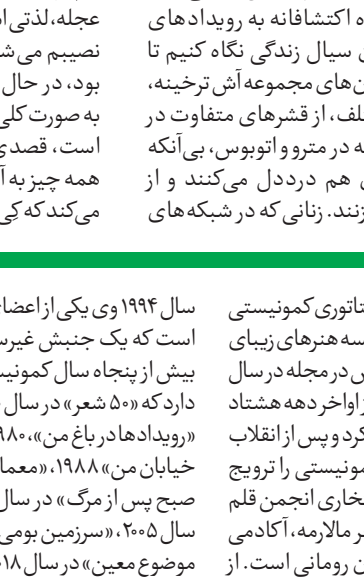
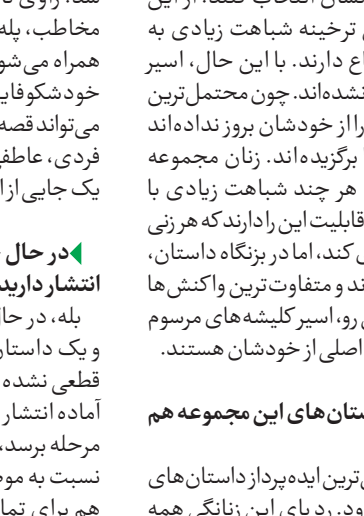
«همان‌طور که قبلاً اشاره‌زدن، زن‌های داستان‌های این مجموعه نه سیاه هستند و نه سفید، در واقع می‌توان گفت که در «آش ترخینه بایک و جب روغن» با شخصیت‌هایی برای روبه‌رو هستیم. از این منظر کلیشه‌ای در خصوص زنان و مسائل آنها استفاده کرده‌اید؟

ذات انسان خاکستری است. و زنان داستان‌های مجموعه آش ترخینه هم از این اصل جدا نیستند. آنها نه سیاه سیاه هستند و نه سفید سفید. خاکستری هستند و هر کدام در یک نقطه از این طیف قرار دارند. اشتباهات و کاستی‌های خودشان را دارند و شیوه برخورد هر کدام از آنها با چالش‌هایشان نیز منحصر به خودشان است. یعنی در شرایط مشابه، ممکن است زنانی از فرهنگ‌ها و اقوام دیگر، راهکاری متفاوت از راه حل زنان این مجموعه برای حل مشکلاتشان انتخاب کنند. از این رو، زنان داستان‌های آش ترخینه شباهت زیادی به زنان حاضر در بطن اجتماع دارند. با این حال، اسیر کلیشه‌های رایج عامه‌پسند نشده‌اند. زنان محترم‌ترین و در دسترس‌ترین واکنش را از خودشان بروز نداده‌اند و به اصطلاح، راه سخت را برگزیده‌اند. زنان مجموعه داستان‌های آش ترخینه، هر چند شباهت زیادی با اکثریت زنان اجتماع دارند و قابلیت این را دارند که هرزنی با یکی از آنها همذات‌پنداری کند، اما در بزنگاه داستان، خلاف جهت رود شنا کرده‌اند و متفاوت‌ترین واکنش‌ها را از خود بروز داده‌اند. از این رو، اسیر کلیشه‌های مرسوم نشده‌اند و نسخه متفاوتی و اصلی از خودشان هستند.

«درباره ایده نگارش داستان‌های این مجموعه هم کمی توضیح دهید.

اصل ذات «زنانگی»، بیش‌ترین ایده‌پرداز داستان‌های این مجموعه به شمار می‌رود. در پای این زنانگی همه جا هست. کافیسیت با دیده اکتشافانه به رویداد‌های پیرامون خودمان و جریان سیال زندگی نگاه کنیم تا زنانگی را ببینیم. ایده داستان‌های مجموعه آش ترخینه، از لایه‌های زنانگی زنان مختلف، از قشر‌های متفاوت در ذهن من برای گرفته زده. زنانی که در مترو و اتوبوس، بی‌آنکه همدیگر با بشناسند برای هم درد دل می‌کنند و از دردهای مشترک حرف می‌زنند. زنانی که در شبکه‌های

این اشعار به عنوان نماد‌های مبارزه علیه دیکتاتوری کمونیستی شناخته شدند. او که به عنوان کتابدار در موسسه هنرهای زیبای بخارست کار می‌کرد، پس از انتشار اولین شعرش در مجله در سال ۱۹۵۹ از تحصیل در دانشگاه محروم شد. وی از اواخر دهه هشتاد میلادی شروع به نوشتن شعرهای اعتراضی کرد و پس از انقلاب ۱۹۸۹، با ایجاد کمیته‌ای که حذف میراث کمونیستی را ترویج می‌کرد، وارد دنیای سیاسی شد. او رییس افتخاری انجمن قلم رومانی و عضو آکادمی شعر اروپا، آکادمی شعر مالازمه، آکادمی شعر جهانی (یونسکو) و اتحادیه نویسندگان رومانی است. از



ادبیات دیگران؛
شاعر رومانیایی
برنده جایزه ادبی
پرنس استوریاس
۲۰۲۴ شد